

مصاحبه با ژرژ باتای

درباره ی «ادبیات و شر»

ترجمه: سمانه مرادیانی

باتای در پیش گفتار ادبیات و شر (La Littérature et le Mal, ۱۹۵۷) می گوید « ادبیات بی گناه نیست، او گناه کار است و باید بر این خصلت خود صحنه گذارد.» در این اثر کلمه، گوشت، و شیطان با تیزنگری ژرفی در آثار چند نویسنده ی بزرگ بررسی و وانموده شده اند: بودلر، بلیک، کافکا، پروست، ژنه، دوساد و

ژرژ باتای، مقاله نویس، نظریه پرداز فلسفه و رمان نویس فرانسوی را گاه «متافیزیسیست شر» می نامند. او در موضوعاتی نظیر اروتیسیسم، مرگ، زوال، و قدرت و ظرفیتِ ابتذال تأمل می کرد. او ادبیات سنتی را برنمی تافت و بر این نکته پای می فشرد که هدف نهایی فعالیت روشنفکرانه، هنری، یا مذهبی باید به نیستی کشاندن فرد عقل مدار در عملِ تخطی گر و استعلایی یک جماعت باشد. رولان بارت، ژولیا کریستوا، و فیلیپ سولرز شورمندانه درباره ی این اثر باتای نوشته اند. رولان بارت داستان چشم باتای را نیز به خاطر درآمیختن انحرافات جسمانی (سوماتیک) و متنی بسیار می ستود.

« تنها ادبیات می تواند فرایند شکستن قانون را، بی توجه به ضرورت ایجاد نظم، آشکار کند – فرایندی که بدون آن برای قانون پایانی متصور نیست.» (ادبیات و شر)

س: نخست می‌خواهم درباره‌ی عنوان کتاب از شما بپرسم. از کدام شر حرف می‌زنید؟

ب: به باور من دو گونه‌ی متضاد از شر وجود دارد. اولی به ضرورت درست انجام شدن فعالیت انسان و به بارآوردن نتایج مطلوب مربوط است و دیگری عبارت است از تخطی کردنِ عامدانه از برخی تابوهای بنیادی. مثلِ تابوی قتل یا تابوهای علیه بعضی امکان‌های جنسی.

س: یعنی در انجام دادن و عمل کردن به شر؟

ب: بله.

س: آیا عنوان کتاب گویای آن است که ادبیات و شر جدایی‌ناپذیر اند؟

ب: بله، من بر این باور ام. ممکن است این امر در نگاه اول چندان آشکار نباشد، اما به نظر من اگر ادبیات از شر دوری و کناره‌جویی کند، بی‌درنگ ملال‌آور می‌شود. ممکن است این باور عجیب به نظر برسد. با این وجود، معتقد ام خیلی زود آشکار می‌شود که ادبیات مجبور است به تشویش بپردازد. و این که تشویش به خاطر چیزی ایجاد می‌شود که به راه خطا می‌رود، چیزی که بی‌شک به چیزی بسیار شرارت‌بار تبدیل خواهد شد و وقتی خواننده را بر آن می‌دارید که آن را ببیند یا دست‌کم او را با امکان داستانی با پایانی شرارت‌بار، به لحاظ کاراکترهایی که او را دل‌مشغول خود می‌کنند، مواجه می‌کنید، (در اینجا منظورم آن چیزی است که رمان‌ها به آن می‌پردازند)، وقتی خواننده در چنین موقعیت ناخوشایندی قرار می‌گیرد نتیجه‌ای که حاصل می‌شود ایجاد تنشی است که ادبیات را از حالت ملالت‌بار آن درمی‌آورد.

س: پس نویسنده‌ها، یعنی هر نویسنده‌ی خوبی، با نوشتن در حال ارتکاب گناه است؟

ب: بیشتر نویسندگان از این امر آگاه نیستند. اما من فکر می‌کنم امکان مجرمیت ژرفی در ادبیات وجود دارد. نوشتن نقطه مقابل کار کردن است. این سخن ممکن است منطقی به نظر نرسد. با این حال، همه‌ی کتاب‌های مطرح، تلاش‌هایی هستند که در مسیری خلاف کار واقعی انجام شده‌اند.

س: می‌توانید یک یا دو نویسنده را نام ببرید که گناه نوشتن را احساس کرده‌اند، کسانی که فکر کرده‌اند چون نویسندگان هستند مجرم‌اند؟

ب: دو نویسنده از این نظر نمونه هستند که درباره‌ی آنها در کتاب‌ام نوشته‌ام: بودلر و کافکا. هر دوی آنها می‌دانستند که جانب شر را گرفته‌اند و در نتیجه گناهکار اند. در مورد بودلر این امر از عنوانی که برای اصلی‌ترین نوشته‌هایش انتخاب می‌کند آشکار است، یعنی «گل‌های شر». در مورد کافکا این امر آشکارتر هم هست. او فکر می‌کرد هنگامی که می‌نویسد دارد خلاف آمال خانواده‌اش عمل می‌کند و از این رو خود را در موقعیتی گناه‌کارانه قرار می‌دهد. در حقیقت خانواده‌ی او به او فهمانده بودند که گذراندن عمر به نوشتن عملی شرارت‌بار است، که عمل درست در زندگی اختصاص دادن خود به فعالیت‌های اقتصادی است، و اگر کار دیگری انجام دهی، داری کاری شر می‌کنی.

س: اما اگر نویسنده بودن گناه کار بودن به خاطر عملی باشد، پس برای کافکا و بودلر نویسنده بودن همچنین مستلزم این است که فرد خیلی مسئولیت‌پذیر نباشد. [باتای سخن او را قطع می‌کند: این عقیده‌ی خانواده‌های آنها بود.] این احساس گناه برای آنها چیزی کودکانه است. و شما فکر می‌کنید بودلر و کافکا هنگام نوشتن به خاطر کودکانه‌گی شان احساس گناه می‌کردند؟

ب: فکر می‌کنم این مسئله خیلی روشن است، به این ترتیب، آنها احساس می‌کردند در موقعیتی مشابه موقعیت یک کودک در برابر والدین‌اش قرار دارند. کودکی که شیطان و بازیگوش بوده و همواره احساس گناه می‌کند، چراکه گناه به پدر و مادر عزیزش هم فکر می‌کند که همیشه به او می‌گویند چه کاری نباید بکند، یا این که می‌گویند که انجام کاری، به قدرتمندترین معنای کلمه، شریانه بوده است.

س: اما اگر ادبیات کودکانه باشد، اگر نویسنده ها به خاطر کودکانگی شان احساس گناه می کنند، این به این معنا نیز تواند بود که ادبیات کودکانه است؟

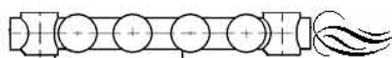
ب: من فکر می‌کنم چیزی ذاتاً بچگانه در ادبیات وجود دارد. این امر ممکن است با ستایشی که از ادبیات می‌شود و من نیز در آن سهم هستم ناسازگار به نظر برسد. اما من باور دارم این حقیقتی ژرف و بنیادین است که اگر به ادبیات از نقطه نگاه یک کودک نزدیک نشوید، هیچ‌گاه نخواهید فهمید که معنای حقیقی آن چیست. این به این معنا نیست که به ادبیات از منظری پست تر نگاه شود.

س: شما کتابی درباره‌ی اروتیسیسم نوشته‌اید. آیا فکر می‌کنید اروتیسیسم نیز در ادبیات بچگانه است؟

ب: مطمئن نیستم که از این لحاظ ادبیات چیزی متفاوت و جدای از اروتیسیسم باشد، اما فکر می‌کنم باید خصلت بچگانه‌ی اروتیسیسم را در کل مورد توجه قرار دهیم. احساس کردن اروتیسیسم، افسون شدن همچون کودکی است که می‌خواهد در یک بازی ممنوعه شرکت کند. و یک انسان افسون شده با اروتیسیسم، شبیه کودکی است در مقابل پدر و مادر خویش. او از آنچه ممکن است برایش اتفاق بیافتد می‌ترسد، اما هیچ‌گاه از انجام آن کار باز نمی‌ایستد مگر آنکه دلیلی برای ترسیدن خود پیدا کند. برای او کافی نیست تنها کاری را انجام دهد که بزرگسالان نرمال خود را دلمشغول آن کرده و به آن رضا داده‌اند. او باید مرعوب شود. باید خود را در همان موقعیتی ببیند که وقتی کودک بود می‌دید، و دائماً در معرض ترس از سرزنش شدن و حتی تنبیه شدن به شکلی غیر قابل تحمل باشد.

س: ممکن است این سؤال به ذهن خطور کند که آیا شما این کودکانگی را تخطئه می‌کنید یا نه، اما من می‌خواهم به عنوان کتاب شما بازگردم؛ یعنی ادبیات و شر. به نظر من شما نه ادبیات را تخطئه می‌کنید و نه شر را. ممکن است درباره‌ی ایده‌های این کتاب بیشتر برایمان بگویید؟

ب: این کتاب بی شک یک اعلام خطر است. می گوید خطری در میان است، اما ممکن است زمانی که خطر را بفهمید دلایل خوبی برای محکوم کردن آن داشته باشید. و من فکر می کنم این برای ما بسیار مهم است که با خطری مواجه شویم که خود ادبیات است. من فکر می کنم این یک خطر خیلی بزرگ و واقعی است، اما اگر با این خطر مواجه نشوید انسان نخواهید بود. و نیز فکر می کنم در ادبیات است که می توانیم چشم انداز انسانی را در کلیت آن ببینیم. چرا که ادبیات نمی گذارد... به ما اجازه نمی دهد بدون دیدن طبیعت بشری در تخطی گرانه ترین جنبه ی آن زندگی کنیم. کافی است به تراژدی ها توجه کنید، مثلاً به شکسپیر. در همین ژانر مثال های بسیار دیگری هم وجود دارد. و در نهایت، این ادبیات است که برای ما امکان آن را فراهم می کند که بدترین ها را بشناسیم و نیز به ما می آموزد چطور با آنها مواجه شویم، چطور بر آنها غلبه کنیم. خلاصه آنکه، انسانی که در بازی شرکت می کند در همان بازی است که نیروی غلبه بر آن چیزی را پیدا می کند که بازی را از وحشت می آکند.



www.mindmotor.net